

دیدار با زمان

نکاتی پیرامون زمان رمایی در داستان کاخ/ژدها

شیدا آرامش فرد

کارشناس ارشد ادبیات کودک و نوجوان

با وجود تلاش‌ها و تحقیق‌های بسیار درباره‌ی روایت‌شناسی، رسیدن به تعریفی واحد از این واژه تقریباً غیرممکن است؛ چراکه روایت ابعاد گوناگونی دارد و در همه‌ی عرصه‌های زندگی بشر قابل بررسی است.

اما روایت داستانی با ویژگی‌های خاص خود، از معنای عام روایت دور می‌شود. حال پرسش این است که چه ویژگی‌هایی کلام را به متن روایی تبدیل می‌کند و خصوصیات روایت داستانی چیست؟

بر اساس تعریف تولان، دو ویژگی اصلی هر روایت، علّیت و زمانمندی است. زمان داستانی، زمانی است که وقایع و رخدادها در آن، در یک مسیر خطّی منظم می‌شوند. برای مثال ابتدا رخداد الف و بعد به ترتیب ب، پ، ت و... واقع می‌شوند؛ به تعبیر فورستر نقل حوادث به ترتیب توالی زمانی؛ در مثل ناهار پس از چاشت و سه‌شنبه پس از دوشنبه و تباهی پس از مرگ (فورستر، ۱۳۶۹: ۳۳). اما زمان روایت با زمان داستان متفاوت است و نویسنده برای تأثیرگذاری و جذابیت بیشتر داستان ممکن است زمان خطّی را در هم بشکند و مثلاً اول واقعه‌ی ت و بعد ب، پ و در نهایت الف را روایت کند.

«روایت‌ها در ساده‌ترین مفهوم، داستان‌هایی هستند که در زمان رخ می‌دهند» (آسابرگر، ۱۳۸۰: ۱۹).

بنابراین زمان روایی در موفقیت یک اثر نقش تعیین‌کننده دارد و توجه به ابعاد مختلف زمان‌مندی می‌تواند یکی از کلیدی‌ترین عوامل، در جذابیت‌بخشیدن به داستان باشد.

آرمان آرین نویسنده‌ای است که به پرداخت زمان روایی در داستان‌هایش توجهی ویژه دارد و استفاده از قابلیت‌های زمان روایی به آثار او شکلی نظام‌مند و منسجم بخشیده است.

سه‌گانه‌ی *پارسیان و من آرین*، از نمونه‌های موفق رمان فارسی نوجوان، در مدت کوتاهی مورد اقبال گسترده مخاطبان نوجوان، پژوهشگران و منتقدان واقع شد. خیلی زود موج بزرگی از نقدها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها راجع به این اثر به راه افتاد و سلیلی از جوایز و لوح‌های تقدیر نصیب نویسنده‌ی جوان این کتاب شد. جایزه‌هایی مانند جایزه‌ی بیست و سومین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۴، لوح تقدیر از جشنواره مهرگان ادب (پکا) ۱۳۸۴، جایزه‌ی پنجمین دوره کتاب سال شهید غنی‌پور ۱۳۸۴، کتاب ویژه‌ی جشنواره‌ی شورای کتاب

کودک ۱۳۸۵، لوح تقدیر از جشنواره‌ی مهرگان ادب ۱۳۸۵، دریافت لوح تقدیر از IBBY دانمارک، که موجب شهرت روزافزون نویسنده شدند.

جلد اول *پرسیان و من با عنوان کاخ/ژدها* جذابیتی دوچندان دارد. در این جلد، جبر زمان و مکان در هم می‌شکند و اردشیر، راوی داستان به گذشته‌های دور سفر می‌کند.

سفر شخصیت این داستان، سفر به سوی اسطوره‌هاست؛ اسطوره‌ی ضحاک ماردوش و دلاوری‌های کاوه و آفریدون. می‌دانیم که زیرساخت اسطوره‌ها تاریخ و روساخت آن‌ها افسانه‌هاست. اما در این میان اسطوره به تاریخ وفادار نیست، چراکه ویژگی اصلی اسطوره تخیل است. از خصلت‌های دیگر اسطوره، لازمانی و لامکانی است. اگرچه ژرف‌ساخت اسطوره حقیقت است و گاهی مصادیق واقعی زمانی و مکانی را شاهد هستیم، اما این حقایق با افسانه‌ها آمیخته‌اند؛ مثلاً این‌که ضحاک هشتصد سال عمر می‌کند، جمشید نهمصد سال فرمانروایی می‌کند و... که این‌ها حقایق تاریخی نیستند.

از آن جایی که ویژگی اصلی فانتزی در ادبیات کودک و نوجوان نیز تخیل است، اسطوره‌ها بستری مناسب برای پرورش فانتزی هستند، خصوصاً این‌که این فانتزی، فانتزی سفر در زمان هم باشد.

آرین در داستان *کاخ/ژدها*، یک اسطوره‌ی بی‌زمان - اسطوره‌ی ضحاک ماردوش - را انتخاب کرده و فانتزی سفر در زمان را در آن جاری کرده است. در واقع شخصیت داستان در فضای فانتزی به بی‌زمانی سفر می‌کند! نویسنده تلاش کرده تا برای باورمندی بیش‌تر، در جای‌جای روایت از زمان تقویمی استفاده کند. به کار بردن قراردادهای زمان تقویمی مانند ده سال پیش، دو ماه دیگر، شهریور، چند هفته و... برای رعایت منطق داستانی، روایت را به شکلی صوری در قید زمان قرار می‌دهند. «این‌گونه زمان در داستان‌ها و رمان‌های کلاسیک در تنظیم روایت، پیشرفت روایت، ترکیب‌بندی ساده‌ی روایت و پایان‌بندی روایت، نقش اساسی ایفا می‌کند. به عبارت دیگر، خط روایت بر این محور خطی منطبق می‌شود» (مندنی پور، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

مهم‌ترین نظریه‌پرداز معاصر درباره‌ی زمان روایی ژنت است. او از سه اصطلاح عمده در بحث زمان روایی استفاده می‌کند.

«۱- ترتیب: پاسخ به پرسش "کی؟"»

۲- دیرند: پاسخ به پرسش "چه مدت؟"

order ^۱

duration ^۲

۳- بسامد: پاسخ به پرسش "چندوقت یکبار؟" (لوته، ۱۳۸۶: ۷۲).

بررسی داستان آراین، با نیم‌نگاهی به این نظریه، در تحلیل زمان روایی و شگردهای به‌کارگیری زمان روایی توسط نویسنده در این رمان راهگشاست.

۱. ترتیب

در بحث زمان روایی بسته به این که راوی داستان، چه کسی و در چه موقعیتی باشد، مناسبات زمانی بین روایت و داستان متغیر است. برای مثال، زمانی که راوی، شخصیت اصلی رمان است و وقایع را هم‌زمان با اتفاق افتادن‌شان روایت می‌کند، شاهد یک روایت هم‌زمان هستیم که در آن از افعال مضارع و حال استفاده می‌شود. همین شخصیت اصلی، زمانی که از وقایعی در زمان گذشته صحبت می‌کند، ناچار به استفاده از روایت گذشته‌نگر و افعال ماضی است.

معمول‌ترین نوع روایت، روایت گذشته‌نگر است که در آن وقایع پس از این که اتفاق می‌افتند بازگو می‌شوند. در داستان *پرسیان و من: کاخ اژدها* نیز، شاهد روایت گذشته‌نگر هستیم. وقایع، ده سال پس از رخ‌دادن، روایت می‌شوند. شخصیت اصلی، اردشیر، در بیست‌ودوسالگی، وقایعی که در دوازده‌سالگی، برای او و خانواده‌اش اتفاق افتاده را روایت می‌کند.

در این روایت گذشته‌نگر، نابهنگامی‌ها یا ناهم‌زمانی‌هایی را شاهد هستیم که محور خطی روایت را پس و پیش می‌کند. پس‌نگاه‌هایی به گذشته و پیش‌نگاه‌هایی به آینده، که پرش‌هایی را به وجود می‌آورد.

۱-۱ پس‌نگاه

داستان بیش‌تر شبیه خاطره‌نویسی است، سرشار از پس‌نگاه‌ها و مکث‌های توصیفی که گذشته را در مقابل دیدگان مخاطب ظاهر می‌کند.

روایت با این صحنه شروع می‌شود؛ صحنه‌ای که در آن اردشیر به ده سال گذشته گریز می‌زند و وقایع گذشته را به یاد می‌آورد:

«روزهای روشن و آفتابی را به یاد می‌آورم که پشت فرمان اتومبیل پدر، روی زانوی استوار و مردانه‌اش سوار می‌شدم و دستانم را روی دستان بزرگ او می‌گذاشتم و توی جاده‌ی باریک رو به دریا حرکت می‌کردیم. این‌ها همه مال ده سال پیش است، زمانی که من دوازده‌ساله بودم» (آراین، ۱۳۸۸: ۵).

این پس‌نگاه، حاوی نشانه‌هایی است که روزهای روشن و آفتابی و به عبارتی دیگر، زندگی شیرین و مملوء از خوشبختی اردشیر را پیش از وقوع اتفاقات ناگوار ترسیم می‌کند. استفاده از افعال ماضی استمراری، کش‌آمدگی و تداوم خاطرات خوش را در ذهن شخصیت نشان می‌دهد.

این تداوم، برآمده از زمان حسی است؛ چه بسیار خاطرات بد که در زمان خود بسیار کند گذشته، اما سالیان بعد، این زمان‌های کندگذر، در حافظه بسیار سبک و کم‌حجم احساس شده‌اند و چه بسیار خاطرات خوش که در هنگام وقوع، بسیار سریع گذشته و سالیان بعد، سنگین، طولانی و پر حجم به خاطر آمده است.

در داستان، این زمان‌های حسی باید به وسیله‌ی زبان، که جملات آن پی‌درپی مانند لحظات تقویمی نظام می‌گیرند بیان شود و مشکل نویسنده هم همین است، یعنی باید حجم را به وسیله‌ی یک خط ممتد نشان دهد و احساس حجم‌بودن را با خط منتقل کند (مندنی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۱۶-۱۱۷).

استفاده از افعال ماضی استمراری، برای نشان‌دادن این حجم در زبان خطی شگرد مناسبی به نظر می‌رسد؛ چراکه با کمک این افعال، حجم بسیار و وسعت خاطرات خوش، در گذشته‌ی راوی و تداوم آن‌ها در ذهن و روحش به خوبی حس می‌شود.

۱-۲ پیش‌نگاه

در حین خوانش داستان، فاصله‌ی زمانی و گذشته‌نگربودن روایت کاملاً در آن حس می‌شود. حتی در پیش‌نگاه‌هایی که به آینده زده می‌شود نیز، باز مخاطب آگاه است که راوی همه‌چیز را می‌داند و تنها برای ایجاد تعلیق و کشش بیش‌تر، وعده‌ی رخداد‌های آینده را به او می‌دهد.

منظور از پیش‌نگاه، اشاره به رخدادی که بعداً در داستان اتفاق می‌افتد؛ راهکاری که برخی نویسندگان برای ایجاد حس کنجکاوی در مخاطب از آن استفاده می‌کنند. با نگاهی به آینده‌ی داستان، این پرسش برای مخاطب ایجاد می‌شود که چگونه شخصیت‌ها قرار است به آینده‌ای که از آن صحبت می‌شود برسند؟

به گفته‌ی تولان «پیوستاری از انواع مختلف نابهنگامی وجود دارد که هر کدام نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند و "ردّ گذرا" یا "جابه‌جایی گسترده‌ی زمانی"^۴، در دو سر این پیوستار قرار دارند. اولی به پیچیده‌شدن بافتار روایی کمک می‌کند، اما بیش‌تر بینشی درباره‌ی شخصیت‌ها یا راوی به دست می‌دهد تا این که در خط واقعه دخل و تصرفی کند. این در حالی است که دومی به طور اساسی به شکل‌گیری ساختار روایی کمک می‌کند و

⁴ fleeting tracery

⁵ wholesale temporal dislocation

بعضی اوقات از خواننده انتظار دارد فرضیاتش را درباره‌ی این که داستان گفته شده چیست بازنگری کند» (تولان، ۱۳۸۶: ۸۶-۸۷).

در داستان *پارسیان و من*، ردهای تأخرآمیز، از آغاز در عبارتهای موجز اما پرکشش آورده می‌شود و مخاطب را به خواندن ادامه‌ی داستان تشویق می‌کند. «کتاب‌های کتابخانه‌ام را یک به یک خواندم و به کتابخانه‌ی پدر رسیدم. تازه آن وقت بود که خیلی چیزها را فهمیدم. این که آن مردهای بلندبالا دقیقاً چه کسانی بودند، همان‌هایی که پدرم خیلی دوستشان داشت و دور و بر ما از نقش و نگارشان پر بود. کمی که بگذرد شما نیز خواهید دانست...!» (آرین، ۱۳۸۸: ۹).

چنین پیش‌نگاه‌هایی تعلیق‌برانگیزند. برای مثال در همین نمونه، می‌توان نوعی تعلیق در شخصیت را مشاهده کرد. با آگاهی از وعده‌ی نویسنده که می‌گوید کمی که بگذرد شما نیز خواهید دانست مخاطب کنجکاو می‌شود تا دریابد آن مردهای بلندبالا چه کسانی هستند. از این‌گونه نمونه‌های تعلیق‌برانگیز در این داستان بسیارند.

در داستان گاهی شاهد پیش‌نگاه‌هایی بیرونی نیز هستیم. پیش‌نگاه‌هایی که نقشی در پیشبرد روایت مورد نظر ندارند و تنها از امید به آینده ایران و اصلاح وضعیت آن حکایت دارند.

اردشیر و پدرش مهرداد، به گذشته‌ها و یا به عبارتی دیگر به آغاز تاریخ ایران زمین سفر کرده‌اند و کل تاریخ پیش روی آن‌هاست. حال آن‌ها با آگاهی از آن‌چه که در طول هزاران سال اتفاق خواهد افتاد، فراتر از مرزهای روایتی که در این کتاب از آن صحبت می‌شود، می‌خواهند خرابی‌های تاریخ را مرمت کنند. از نقطه‌ای که آن‌ها ایستاده‌اند، آینده قرار است تغییر کند و از نقطه‌ای که ما قرار داریم تاریخ گذشته‌ی ایران و ایرانیان. مهرداد و اردشیر، پدر و پسری که به گذشته سفر کرده‌اند پیش‌نگاهی بیرونی دارند به آینده، به سال‌های جنگ و خون، به کشته‌شدن ایرج و دیگر پادشاهان عادل. آن‌ها به گذشته بازگشته‌اند تا آینده را تغییر دهند.

مهرداد خطاب به پسرش می‌گوید: «تاریخ مشخص این سرزمین، از همین سال‌هاست که با جنگ و خون آغاز می‌شود و من می‌دانم که چه رخ خواهد داد! در همان شومینه‌ی روی میز کارم یادت هست؟ تمام آن‌چه که رخ داده و رخ خواهد داد نوشته شده است. می‌خواهم بمانم و گام‌به‌گام خرابی‌هایش را درست و شکستگی‌هایش را ترمیم کنم! تو هم باش و کمکم کن پسرکم... پدر رو به من کرد و ادامه داد: اگر خداوند بخواهد می‌خواهم از همین خانه‌ی اول، در آن‌چه که رخ خواهد داد تغییری ایجاد کنم. مانع از مرگ ایرج باشم شاید که همه‌چیز تا انتها تغییر کند!... اگرچه می‌دانم که شاید این خیال خامی بیش نباشد!...» (آرین، ۱۳۸۸: ۲۰۶).

۲. دیرند یا تداوم

در نظریه‌ی ژنت، سرعت روایت با معیارهای کمی و در قالب تعداد کلمات بررسی می‌شود. مدت زمانی که رخدادی در داستان طول می‌کشد به شکلی قراردادی، با تعداد کلمات برای روایت آن رخداد سنجیده می‌شود.

سرعت روایت بحث دیرند یا تداوم را پیش می‌کشد. حداکثر سرعت حذف است که آن را شتاب مثبت می‌گویند و حداقل سرعت مکث برای توصیف، که شتابی منفی است. میانه‌ی این دو حالت صحنه است که در آن داستان با شتابی ثابت پیش می‌رود.

۲-۱ مکث توصیفی

وزنه‌ی اصلی داستان آرین، توصیف‌ها هستند که حجم بیش‌تر کتاب را دربردارند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل بنیادی موفقیت آثار آرین نیز همین توصیف‌ها هستند که بسیار ریزبینانه و جزئی‌نگرانه به کار رفته‌اند. در جای‌جای داستان *کاخ/ژدها*، با روبه‌رو شدن با هر سوژه‌ی جدیدی، نویسنده درنگ کرده و با دقت و حوصله آن را به شکلی نمایشی توصیف کرده است، به گونه‌ای که کلمات، تصویر دیداری آن موضوع را بر ذهن نقش می‌زنند. بیش‌تر توصیفات، توصیف مکان و شخصیت‌هاست که در شیوه‌ی روایت بسیار تاثیرگذار بوده است.

علاوه بر این شخصیت‌های فرعی، شخصیت‌های اسطوره‌ای نیز به تعبیر مندنی‌پور با روایتی تیزبین وصف شده‌اند. «عملکرد این شیوه -روایت ریزبین- چنین است که در حین شرح داستان یا اندیشه بر داستان، دوربین روایت که معمولاً با نمای متوسط یا نمای باز کار می‌کند، بر چیزی (یک شیء، رفتاری، مکانی، چهره‌ای... فوکوس و "زوم جلو" می‌کند. یا به عبارت دیگر دوربین روایت بر چیزی مکث می‌کند و نمایی نزدیک (کلوزآپ) از آن می‌گیرد» (مندنی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

آرین با هنرمندی، ظاهر شخصیت‌ها را وصف کرده و از ظاهر آن‌ها به درونیات و افکارشان رخنه کرده است. جمشید بر چوبه‌ی اعدام چنین توصیف می‌شود «تنها یک چیز در تمام وجود این مرد درخشان و عمیق مانده بود. تنها یک چیز بود که زمان و شکنجه نتوانسته بود آن را از او بگیرد: چشمان مرد که ژرف می‌نگرید و می‌کاوید. هنوز در نگاه او نشانه‌هایی فرّ و شکوه خدادادی سالیان گذشته دیده می‌شد. سال‌هایی که هنوز تاج بر سر او بود...» (آرین، ۱۳۸۸: ۲۵۱).

این جاست که زمان داستان صفر می‌شود تا جلال و عظمت جمشیدشاه و نشانه‌های فرّ و شکوه او توصیف شود.

شخصیت مقابل جمشید و فریدون اژی‌دهاک است که این‌گونه وصف می‌شود: «مردی در انتهای تالار بر تخته‌سنگی نشسته بود. مرد، تنها بود. هیچ‌کس او را باد نمی‌زد، هیچ وزیری در سمت راست یا چپ او نبود و هیچ زنی را در کنار خود نداشت. او تنهای تنها روبه‌روی ما نشسته بود. او اژی‌دهاک بود!» (همان، ۱۷۲).

نویسنده برای جذابیت بیش‌تر، ابتدا شخصیت را معرفی نکرده و بدون هیچ پیش‌داوری، تنهایی او را وصف کرده است، اما در پایان توصیفاتش نام اژی‌دهاک که سرشار از خشونت و رعب و وحشت است مثل پتکی کوبنده آورده می‌شود. به این وسیله، تنهایی ضحاک پررنگ‌تر می‌شود و افسوس او از آن‌چه که خود هست آشکارتر!

۲-۲ صحنه

در صحنه‌های داستانی، دیرش متن و دیرش داستان یکی می‌شود و داستان با سرعتی ثابت پیش می‌رود. اما نباید این اصل را از یاد برد که سرعت روایت در نظریه‌ی ژنت، تنها بر اساس قراردادهای و تأثیرش بر مخاطب تعیین می‌شود.

یکی از صحنه‌های تأثیرگذار داستان، صحنه‌ی اعدام جمشیدشاه است که تا لحظه‌ی آخر به اردشیر خیره می‌شود. «کندرو با اشاره فرمان داد و روزبانان به شتاب، با ارّه‌ی بلند، از سکو بالا آمدند. فریاد حیرت از جمع برخاست! اما جمشید هنوز به من نگاه می‌کرد. او در میان همه‌ی مردمان تنها به من می‌نگریست! چه می‌خواست بگوید؟ آیا احساس می‌کرد که من مانند همه‌ی آن‌ها که آن‌جا هستم نیستم و از زمان و مکانی دیگر آمده‌ام... دو سرباز آمدند و دو سر ارّه را در برابر جمشید گرفتند. لبه‌ی ارّه را به کمر او نهادند و جمشیدشاه نگاه از من برگرفت و چشم فرو بست» (همان، ۱۶۱).

در این صحنه زمان داستان و زمان متن تقریباً با هم برابرند. اعدام جمشیدشاه، لحظه به لحظه گزارش می‌شود.

اعدام جمشید، به وقایع داستان سمت و سوی جدیدی می‌دهد و داستان را پیش می‌برد؛ از آن پس خشم مردم برای ستیز با شاه بیش‌تر می‌شود و این اتفاق، زمینه‌ای می‌شود برای انتقام از بیداد ضحاک.

۲-۳ خلاصه و حذف

در خلاصه و حذف سرعت روایت به اوج خود می‌رسد. راوی با حذف برخی از بخش‌های کم‌اهمیت‌تر داستان که زمانی طولانی را دربرمی‌گیرد، بر قسمت‌های بااهمیت‌تر متمرکز می‌شود و برای نشان‌دادن گذر زمان، خلاصه‌هایی را می‌آورد تا این شتاب مثبت حس شود. جالب این‌جاست که در بیش‌تر خلاصه‌ها در داستان پارسیان و من، از زمان تقویمی، یعنی سال و ماه و روز و ساعت استفاده شده است. به نظر می‌رسد که نویسنده برای باورمندی بیش‌تر داستان و تاریخ‌مند کردن آن، این چنین بر زمان تقویمی تأکید داشته است. برای دوری از طولانی‌شدن بحث تنها به نمونه‌ای از این خلاصه‌ها اشاره می‌شود: «دوازده شبانه‌روز اسب تاختیم و از راه‌های متروک، پنهانی و در سکوت پیش رفتیم. از درّه‌های عمیق و کوهستان‌های دشوار عبور کردیم و...» (همان، ۱۳۴).

استفاده از زمان تقویمی که همه‌ی مخاطبان با آن درگیرند موجب می‌شود که سرعت روایت، خلاصه‌بودن آن و هم‌چنین گذر سریع زمان بیش‌تر حس شود. سرعت روایت به اوج خود می‌رسد و در نتیجه روایت با شتابی مثبت پیش می‌رود.

۳. بسامد

بازگویی مکرر یک حادثه‌ی داستانی در متن که ژنت عنوان بسامد را برای آن در نظر گرفته است. بسامد به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) روایت یگه؟ نقل یک رویداد به تعداد دفعاتی که تکرار شده است، یعنی هر چند بار که رویداد تکرار شود به همان تعداد دفعه، روایت شود.

ب) روایت مکرر؟ آن چه بار اتفاق افتاده چند بار نقل می‌شود.

پ) روایت موجز؟ آن چه چند بار رخ داده یک بار گفته می‌شود.

۱-۳ بسامد یکه

یکی از بسامدهای یگه در داستان جایی است که اردشیر در زمان سفر می‌کند. یک بار از زمان معاصر به هزاران سال پیش و بار دیگر که از هزاران سال قبل به زمان حال بازمی‌گردد. این دو صحنه شباهت‌هایی با هم دارند.

در صفحات آغازین اردشیر به گذشته سفر می‌کند: «ناگهان حس عجیبی در تمام وجودم پراکنده شد. بوی گل نرگس در مشامم پیچید و حس کردم بدنم منقبض شد. نوری خیره‌کننده به رنگ سبز، از میان آتش بخاری جست، چرخ‌های زد و ناگاه در کلبه را چنان به هم کوبید که هیچ‌کس را یارای گشودن آن نباشد! ناگهان بدنم رها شد و آرام روی تخت قرار گرفت. رها شدنم گویی هزاران سال به طول انجامید. تمام زندگی به دورم می‌چرخید. نور سبزی که از آتش بیرون بسته بود، فش و فشی کرد، چرخ‌های زد و به سوی بخاری رفت و لحظه‌ای بعد در میان شعله‌های فروزان ناپدید شد...» (همان، ۲۴).

و در صفحه‌های پایانی دوباره اتفاقی شبیه به این رخ می‌دهد و اردشیر به زمان حال بازمی‌گردد. «ناگاه عطری در مشام من پیچید، بوی گل نرگس بود! عطر آغوش مادرم! مادر... حس کردم بدنم ناگهان رها شد... نوری سبز

^۱ singulative

^۲ repetitive

^۳ iterative

از همه سو بر من هجوم آورد. آن قدر شدید بود که دیگر هیچ کس و هیچ چیز را جز خود نور نمی دیدم. چشمانم را بر هم فشردم تا از شدتش کور نشوم... بدنم به ناگاه رها گردید و گویی هزارها سال به طول انجامید و چه مسیر دشواری بود! همه‌ی هستی من به دورم چرخید و چرخید... و ناگهان از حرکت باز ایستاد!...» (همان، ۲۱۴).

این حادثه دو بار اتفاق افتاده و دو بار هم روایت شده است، بنابراین بسامدی یگانه است. در دو صحنه عناصری هستند که تکرار می‌شوند و زیر آن‌ها خط کشیده شده است. چیزی شبیه به مرگ هر دو بار تکرار می‌شود و کنش مهم داستان یعنی سفر در زمان رخ می‌دهد. در هر دو صحنه عده‌ای به ارشیر حمله می‌کنند و به نظر می‌رسد که او را می‌کشند.

۲-۳ بسامد موجز

نوع دیگر بسامد به کار رفته در داستان بسامد موجز است که به کابوس ضحاک اشاره دارد. «او (ضحاک)، یک ماه چیزی نخورد و هر بار که چشم برهم می‌گذاشت تا لحظه‌ای که بخوابد، دائم یک کابوس و هر بار همان کابوس به خوابش می‌آمد!» (همان، ۱۹۰).

این اتفاق چندین بار در داستان اتفاق افتاده اما تنها یک بار روایت شده است و بنابراین بسامد موجز و خلاصه است.

۴. جمع‌بندی

زمان روایی و چگونگی چینش وقایع داستان در مسیر روایت اهمیت بسیار دارد و معمولاً موفقیت یک اثر در بعد پرداخت زمانی، مربوط به شگردهای هنرمندانه‌ای است که نویسنده در زمان روایی از آن‌ها بهره‌مند می‌شود. آراین با روایتی گذشته‌نگر، شخصیتش را به سفر به سوی اسطوره‌های ایران زمین می‌فرستد. اسطوره‌هایی که به تاریخ وفادار نیستند و در نتیجه درجه‌ی بالایی از تخیل در آن‌ها دیده می‌شود. این تخیل همان چیزی است که به عنوان ویژگی اصلی فانتزی شناخته شده است. بنابراین این وجه اشتراک فانتزی و اسطوره و هم‌سنخی این دو در تخیلی بودن، بستری برای خلق یک اثر موفق می‌شود. بستری که آراین موضوع سفر در زمان را برای آن در نظر می‌گیرد و به این ترتیب، نوجوانان امروز را با کمک یک روایت داستانی، با گذشته‌های دور سرزمینشان آشتی می‌دهد. بررسی رمان *کاخ/ژدها* با توجه به الگوی نظری ژنت، نشان می‌دهد که این داستان، اثری نظام‌مند است که به شکلی منسجم، قواعد ذاتی زمان روایی را رعایت می‌کند و به طور کلی همه‌ی پارامترهای زمان را در خود دارد. توصیف‌های ریزبینانه و جزئی‌نگر و توصیف‌های نمایشی به جای نقل‌های خسته‌کننده، موجب شتاب کند داستان می‌شود، اما با این حال، خدشه‌ای به کشش داستانی وارد نمی‌کند و مخاطب را پایان، لحظه به لحظه با خود همراه می‌کند.

آرین، آرمان (۱۳۸۸). *پارسیان و من: کاخ اژدها*. تهران: موج. چاپ نهم.

آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰). *روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره*. ترجمه‌ی محمدرضا لیراوی. چاپ اول. تهران: سروش

تولان، مایکل (۱۳۸۶). *روایت شناسی، درآمدی زبان شناختی – انتقادی*. ترجمه‌ی سید فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت

فورستر، ای. ام (۱۳۶۹). *جنبه‌های رمان*. ترجمه‌ی ابراهیم یونسی. چاپ چهارم. تهران: نگاه

لوته، یاکوب (۱۳۸۶). *مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما*. ترجمه‌ی امیر نیک فرجام، تهران: مینوی خرد

مندنی‌پور، شهریار (۱۳۸۹). *کتاب ارواح شهرزاد، سازه‌ها، شگردها و فرم‌های داستان نو*. تهران: ققنوس